



همذات پندار

فیروز و زو مبارک

بررسی نمادهای مبارک و حاجی فیروز و خاستگاه آن‌ها

سودابه فضایی

مقاله زیر در جریان سمینارهای جشنواره‌ی عروسکی تهران در ماه گذشته (تیر ماه) ارائه شد که در همان جلسه نیز بسیار مورد توجه میهمانان خارجی در جلسه قرار گرفت ولی لطف سودابه فضایی مثل همیشه باعث شد که مقاله قبل از چاپ در هر جای دیگری برای چاپ به آزما سپرده شود، که از این بابت باز هم مثل همیشه وامدار دوستی و لطف او هستیم.

مدیر مسئول



حماسه‌های "مهابهاراته" و "رامایانه"، که اولی شرح زنده‌گی کریشنا و دیگری وصف زندگانی راما، مظاهر خدا ویشنو هستند، و بسیاری از متون مقدس باستانی دیگر هندو در مورد عروسک‌های نمایشی سخن گفته‌اند؛ و یا اساطیر هندو از برهما با لقب سوتره دهره (sutra dhara) یا نگاه‌دارنده‌ی نخ نام برده‌است. در پژوهش‌ها معلوم شده که خیمه‌شب‌بازی قبل از تئاتر سنسکریت، این قدیم‌ترین شکل تئاتر شرق، وجود داشته است.

شواهدی که از نمایش‌های عروسکی در مصر به دست آمده به ۲۰۰۰ ق. م. بر می‌گردد. عروسک‌های مفصل‌دار از جنس سفال و عاج که با نخ به حرکت می‌آمدند در مقابر مصری پیدا شده. همچنین در مفهوم نگاره‌ها (هیرو گلیف‌ها) به عروسک‌های متحرکی که در نمایش‌های دینی مصر باستان مورد استفاده بوده‌اند، اشاره شده است.

در دیگر نقاط آفریقا نیز سنت نمایش‌های عروسکی وجود داشته و دارد که به احتمال قوی از مصر به آن جا رسیده است. در انجمن‌های سری بسیاری از اقوام آفریقایی، از دوران قدیم از عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی یا بازیگران ماسک‌پوشیده در نمایش‌های آیینی و همچنین در مراسم شفابخشی و شکار استفاده می‌شد.

تاریخ ۲۰۰۰ ساله‌ی نمایش‌های عروسکی چین که احتمال می‌رود ابتدا با پی - یینگ - خی (pi-ying-xi) یا تئاتر سایه‌های فانوس شروع شده باشد، و یا تئاتر سایه‌های جاوه موسوم به وایانگ (wayang)، همه‌گی وجهی قدسی داشته و آیین‌هایی در ارتباط با نیروهای الهی و شیطانی را مطرح می‌ساخته‌اند. همین‌طور نمایش‌های عروسکی تایوان، بودایی (budaixi) به نحوی شبیه به بونراکو (bunraku) ژاپنی بود. بونراکو از آیین‌های معابد شیئتو برآمده بود و عروسک‌ها تجسم شخصیت‌های مذهب شیئتو بودند که گاه نقش این شخصیت‌های مذهبی را بازیگران با ماسک و چهره‌های رنگ شده ایفا می‌کردند.

در یونان باستان با این‌که آثار به جای مانده از اجرای تئاتر و نمایش‌های تک‌نفره بسیار است اما نمونه‌های اندکی از عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی پیدا شده، با این‌همه در ادبیات باستانی یونان حضور آن‌ها

اسطوره از دل دین و آیین بیرون آمده و بر پایه‌ی نمادها استوار است. درک اساطیر جز به کمک نمادها میسر نیست. در واقع از دوره‌ی اساطیری است که به قول "اوگوست کنت"، مرحله‌ی تئولوژیکی آغاز می‌شود. مرحله‌ی تئولوژیکی آن مرحله‌ای است که چون انسان خود را اسیر قوای ماوراء طبیعت حاکم بر طبیعت می‌بیند، اولین بروزات تئولوژی یا یزدان‌شناسی را در قالب اساطیر ارائه می‌کند.

اما این آیین‌های قدسی برای عرضه‌ی گسترده‌تر و ایجاد ارتباط با مردم، و آموزش به آن‌ها، به آداب و رسومی دست یازیده‌اند که از مهمترین آن‌ها تئاتر و نمایش‌های عروسکی بوده است.

هنوز معلوم نیست کدام یک از اشکال نمایش اولویت داشته. بسیاری از پژوهشگران عقیده دارند که ابتدا نمایش‌های عروسکی بوده‌اند و به تدریج نمایش با صورتک یا ماسک توسط انسان اجرا شده و سرانجام نمایش با بازیگر یا تئاتر به وجود آمده است.

خود واژه‌ی "تئاتر" که جزء اول آن (the) از "تئو" و به معنای خدا است، نشان می‌دهد که در عهد باستان نمایش‌ها فقط برای عرضه‌ی قصص و احادیث مقدس بوده‌اند.

بدین ترتیب در سراسر جهان، بسیاری از چهره‌های اساطیری، یا به صورت عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی عرضه شده‌اند، یا در نمایش‌هایی با شرکت بازیگران، و یا اجراهای تک‌نفره. برخی از این چهره‌ها که ابتدا همذات و همسان، و احیاناً متعلق به یک نحله‌ی باطنی بوده‌اند، گاه در طول زمان با دو شیوه‌ی مختلف اجرای نمایشی، مثلاً عروسکی یا نمایش تک‌نفره، هریک به سویی گرایش یافته‌اند، و چنان از هم متفاوت شده‌اند که فقط آن‌ها را از طریق برخی عوامل چون لباس، مُفاد سخنان، زمان حضور و غیره می‌توان شناسایی کرد.

به‌هر حال، نمایش‌های عروسکی نیز چون تئاتر، بسیار قدیم‌اند، و قدمت آن‌ها به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد. شواهدی از نمایش‌های عروسکی اولیه، در حفاری‌های تمدن دره‌ی سند به دست آمده. باستان‌شناسان در آن‌جا عروسک‌های سفالی با سر جداشدنی که قابل حرکت به وسیله‌ی نخ بوده، پیدا کرده‌اند که متعلق به ۲۵۰۰ ق. م. است.



گواهی شده است، از جمله در آثار گزنفون حدود ۴۲۲ ق.م. همچنین در آثار ارسطو و افلاطون ارجاعات بسیار به عروسک خیمه‌شب‌بازی وجود دارد. حماسه‌های ایلپاد و ادیسه‌ی هومر در تئاتر دیونوسوس در اکروپولیس، هم به صورت زنده و هم به شکل خیمه‌شب‌بازی اجرا می‌شده است.

در روم باستان نیز عروسک‌های سفالی و عاجی متعلق به حدود ۵۰۰ ق.م. در قبر کودکان یافت شده که به‌طور یقین برای مراسم قدسی - آیینی بوده‌اند. بسیاری از پژوهشگران، ایتالیا را سرمنزل عروسک‌چرخانی مدرن می‌دانند، با این‌همه در این‌جا هم ابتدا کلیسا بود که برای عرضه کردن احادیث و قصص مذهبی و تعزیه‌ها (morality play)



لباس سرخ این دو، صورت سیاه شده‌شان، نقش بشارت‌دهنده‌شان، که یکی بشارت بهار می‌دهد، دیگری گاه خود، به اسم بشارت خوانده می‌شود، نشان گر جلوه‌ی نمایشی یک مقام قدسی یا دو مقام هم‌عرض معنوی هستند. هر چند هر یک از این دو، به دو نوع مختلف از نمایش روی کرده‌اند، یکی در خیابان‌ها می‌چرخد و آواز می‌خواند و دیگری در خیمه‌ای صغیر می‌کشد.



از عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی استفاده می‌کرد. باور رایج اینست که واژه‌ی ماریونت (marionette) از نام تندیسک‌های مریم عذرا گرفته شده، و به معنای مریم جوان است. در طول زمان، کم‌دی به این نمایش‌های مذهبی - آیینی اضافه شد و سرانجام باعث شد که اجرای نمایش‌های عروسکی در کلیسا قدغن شود، و بدین ترتیب، مانند بسیاری از نمایش‌های آیینی دیگر خاستگاه دینی‌اش گم شد. و این‌گونه بود که نمایش‌های عروسکی به بیرون کلیسا منتقل گردید و هزل و هجو بدن راه یافت. بعد از آن "کم‌دیا دلا آرته" شکل گرفت. در همین زمان بود که داستان‌های آوازی (cantastori) که از سنت تروبادورها گرفته شده بود، در گاری‌هایی که دیواره‌هایشان نقاشی شده بودند، به وسیله‌ی عروسک‌های چوبی و یا خواننده‌گان دوره‌گرد به اجرا درآمد. تروبادورها، خنیاگرانی مسیحی بودند که سنت آنها از قرن یازدهم از پرووانس شروع شده بود، و اشعاری هرمنسی و تمثیلی را، در نعت خالقی، زنده‌گی مریم عذرا، جنگ‌های صلیبی، ستایش بهار و غیره به صورت آواز می‌خواندند.

در سوی دیگر دنیا در فرهنگ تئوتی هوکان (مکزیک مرکزی) پیکره‌های کوچکی با دست‌ها و پاهای متحرک متعلق به قرن ششم میلادی به دست آمده که متعلق به مراسم خاکسپاری و دیگر مراسم آیینی بودند.

و اما در خاورمیانه به‌خصوص در ایران، خاستگاه اصلی نمایش‌های خیمه‌شب‌بازی، و یا تک‌گویی‌های باستانی و یا تئاتری، وجه آیینی - قدسی و اساطیری‌شان کم‌رنگ و یا به‌کلی گم شده است. پیشینه‌ی تئاتر و نمایش‌های عروسکی در ایران نیز به عهد باستان برمی‌گردد، و نشانه‌هایی متعلق به حداقل ۱۰۰۰ ق.م. از آن‌ها به دست آمده، که نشان می‌دهد برای اجرای مراسم آیینی، تجلیل قهرمانان اسطوره‌ای دینی یا ملی، و یا لعن نیروهای شیطانی و دشمن بوده، از جمله می‌توان از "سوگ

سپاوش" یا "مغ کشی" نام برد که هنوز در بخارا اجرا می‌شود. با این‌همه از نمایش‌های عروسکی، تئاتر یا رقص و یا تک‌گویی‌های آیینی - دینی ایران باستان، هیچ نشانه‌ی مشخص و قابل استنادی در دست نیست، مگر اشاراتی که خوشبختانه در گزارش‌های برخی تاریخ‌نگاران یونانی، هرچند دست و پا شکسته، به دست آمده است، تا اثبات کند که ایران نیز در عهد باستان، اجراهای نمایشی داشته است. تعزیه و پرده‌خوانی نیز شکل‌های اسلامی شده‌ی آیین‌های باستان هستند.

بدین‌گونه با این قیاس تطبیقی می‌توان گفت: اولاً، تمامی نمایش‌های عروسکی و تئاتری در ابتدا مبتنی بر آیین‌های قدسی باستان بوده‌اند و کمترین نشانه‌ای از انواع نمایش‌های باستانی، بیرون از حیطه‌ی آیین و دین دیده نشده است. ثانیاً، هر چند به روشنی معلوم نیست که آیا اول عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی نقش‌های آیینی را جان می‌بخشیده‌اند و یا بازیگران، اما به روشنی می‌توان وجه نمایشی برخی شخصیت‌های اساطیری را در نمایش‌های عروسکی و یا نمایش‌های تئاتری و یا تک‌گویی‌ها پیدا کرد. دو مورد از این موارد مبارک و فیروز هستند.

لباس سرخ این دو، صورت سیاه شده‌شان، نقش بشارت‌دهنده‌شان، که یکی بشارت بهار می‌دهد و دیگری گاه خود، به اسم بشارت خوانده می‌شود، نشان گر جلوه‌ی نمایشی یک مقام قدسی یا دو مقام هم‌عرض معنوی هستند. هرچند هر یک از این دو، به دو نوع مختلف از نمایش روی کرده‌اند، یکی در خیابان‌ها می‌چرخد و آواز می‌خواند و دیگری خیمه‌ای صغیر می‌کشد.

اما از منظر نمادشناسی رنگ سرخ لباس این دو، نماد اصل زندگی است؛ سرخ رنگ آتش و خون، و مظهر خورشید است.

و رنگ سیاه صورت آن‌ها با توجه به این‌که سیاه بر محور شمال و جنوب قرار می‌گیرد، نشانه‌ی تعالی است. سیاه رنگ زمین و ابر آستن از باران است. سیاه رنگ مرگ است. اما این مرگ عرفانی مقدمه‌ای است بر تولدی دیگر. سیاه نشانه‌ی جمیع رنگ‌ها است. در فلسفه‌ی عرفان، سیاه رنگ مطلق و عارف کامل است؛ انتهای تمامی رنگ‌ها است. این دو رنگ سرخ و سیاه دو نماد الهی و مقدس هستند.

حال شباهت رنگ و شکل جامه‌ی فیروز و مبارک، و وظیفه‌ی بشارت‌دهندگی آن‌ها، این سؤال را به ذهن می‌آورد، که آنها متعلق به کدام آیین قدسی بوده‌اند؟



در کیش‌های عصر باستان، چهره‌هایی وجود دارند که در گذشته‌های دور بسی آشنا و در میان پیروان به آن کیش مورد ستایش و نیایش بوده‌اند، اما امروزه کاملاً از میان رفته‌اند، یا تغییر صورت داده‌اند، و یا تنها نشانه‌هایی جزئی از آن‌ها باقی مانده است. نحله‌ی سلحشوری میترا نیز یکی از آن‌ها است.

مهر، در پارسی باستان، میترا و در زبان پهلوی میتره، ایزد واسط میان آفریدگار و آفریده‌گان است. او ایزد محافظ عهد و پیمان و ماه هفتم و روز شانزدهم هر ماه است. اهورامزدا برای وظیفه‌ی پاسبانی و نگهبانی، هزار گوش و ده هزار چشم به ایزد مهر داده است.

یک هزاره و نیم پس از اشو زرتشت (متولد ۱۷۶۸ ق.م) نیمه شب میان شنبه بیست و چهارم و یک‌شنبه بیست و پنجم دسامبر ۲۷۲ ق.م سوشیانت مهر، از مادرش آناهیتای عذرا، در میان یک تیره‌ی سکایی در شرق ایران زاییده شد (کلیسا در نیمه‌ی دوم قرن چهارم میلادی تولد حضرت مسیح را ۲۵ دسامبر اعلام کرد و آن را شروع سال میلادی دانست، لکن به باور ارتدوکس‌ها روز تولد حضرتش ۶ ژانویه است. به هر صورت حضرت مسیح ۲۷۲ سال پس از مهر، در همان روز به دنیا آمد. (۱))

کیش میترا در زوال آیین بغان (پاگانسیم) در غرب نضج گرفت، و از آن جا که پرستنده‌ی اهورا بود و از ایزدان پیروی می‌کرد، نشانه‌ی پیشرفت مفاهیم دینی بود، و پیروی از آن بسی غرور آفرین گردید، از این رو گستره‌ی جهانی را طی کرد، و یونان و ایتالیا، گالیا و سلت و ایرلند و بریتانیا، کشورهای پروس و اسلاو و دیگر کشورهای اروپایی غربی و شرقی و حتا چین را در نوردید. اما به قول فرانتز کومون مهرشناس بلژیکی، شاید به عمد، از خاستگاه ایرانی‌اش جدا شد، تا به جایی که خاستگاه اصلی آن به کلی فراموش گردید.

در کیش میترا هفت مرتبه یا مقام باطنی وجود داشته، و پیروان این نحله‌ی باطنی (sacratu) در مراحل پیشرفته‌ی رهروی خود به مراتب پدر (pater) پوشیده (cryphios) سرباز (miles) شیر (leo) پارسی (perses) کلاغ ((cornix و پیک خورشید (helio) dromus می‌رسیدند. این اسامی غریب فقط القابی خشک و خالی و بدون کاربرد نبودند، بلکه همه‌گی سرشار از مفاهیم نمادین بودند. در برخی موارد، آنان کسوت‌هایی متناسب با مقامشان می‌پوشیدند. لباس مهری عمدتاً شلوار سرخ، بالاپوش سرخ با کمربندی بر روی آن، کلاه سرخ سرکج بود.

به قیاس می‌توان گفت که حاجی فیروز نیز جلوه‌ی نمایشی یکی از مقامات مهری است. از جمله استدلال‌هایی که به اثبات مهری بودن حاجی فیروز می‌توان آورد، واژه‌های مصطلح اوستایی در میان پیروان یونانی کیش مهر است، که خاستگاه برخی از این واژه‌ها را که اصل یونانی نداشت، بلکه اصل آن پارسی باستان بود، نمی‌شناختند اما از طریق متن‌های قدسی مهری در میان آن‌ها رواج یافته بود. یکی از این

در بسیاری از باورها دیده شده، از جمله در عرفان غرب ایران، که مراسم و آیین‌هایشان بسی شباهت به آیین میترا دارد، هفت ملک مقرب، هر بار بر روی زمین در قالبی انسانی ظاهر می‌شوند. پس می‌توان نتیجه گرفت که ذات ایزد مهر در قالب انسانی سوشیانت مهر تجلی کرده است و با اصطلاح عرفای کرد، سوشیانت مهر، ذات - بشر ایزد مهر بوده است.

اما نمی‌بایست ایزد مهر باستانی اوستا را با سوشیانت مهر تاریخی به گونه‌ای تخلیط کرد که کیش میترا را که یک نحله‌ی باطنی عهد باستان بود، و به عقیده‌ی بسیاری از محققان از بطن دین زرتشت بر خاسته بود، با بر چسب مهرپرستی به عنوان یک انحراف در دین زرتشت به حساب آورد، زیرا در بسیاری از باورها دیده شده، از جمله در عرفان غرب ایران، که مراسم و آیین‌هایشان بسی شباهت به آیین میترا دارد، هفت ملک مقرب، هر بار بر روی زمین در

قالبی انسانی ظاهر می‌شوند. پس می‌توان نتیجه گرفت که ذات ایزد مهر در قالب انسانی سوشیانت مهر تجلی کرده است و با اصطلاح عرفای کرد، سوشیانت مهر، ذات - بشر ایزد مهر بوده است. سوشیانت به معنای منجی و وارسته، در زبان یونانی Sebesio در زبان لاتین Sabazio (که بعدها لقب حضرت مسیح شد)، به هر یک از موعودان زرتشت اطلاق می‌گردید. اوستا ظهور آخرین سوشیانت را در آخرالزمان و در قیامت عام اعلام کرده است. بنابر سنت زرتشتی سه موعود پس از زرتشت به فاصله‌ی هزار سال از یکدیگر به دنیا خواهند آمد. اسامی آن‌ها در اوستا چنین ذکر شده: فروهر اوخشیت ارته، فروهر اوخشیت نمنگه (یا نمه) و فروهر استوت ارته، که این آخرین در روز رستاخیز عام ظهور خواهد کرد. این سه اوشیدر یا سوشیانت، همذات با یکی از امشاسپندان (هفت ملک مقرب دین زرتشتی) هستند. این سه موعود مزدیسنا بر طبق روایات دینی از اعقاب زرتشت به شمار می‌روند. نطفه‌ی این سه پسر در دریاچه‌ی هامون پنهان است، تا زمان ظهورشان فرارسد.





▲ عکس ایزد مهر

لباس مهری عمدتاً شلوار سرخ، بالاپوش سرخ با کمربندی بر روی آن، کلاه سرخ سر کج بود. به قیاس می توان گفت که حاجی فیروز نیز جلوه‌ی نمایشی یکی از مقامات مهری است.

واژه‌ها نبرد (nabarze) به معنای فیروز و فاتح است، که لقب ایزد مهر و سوشیانت مهر بود و بر نقش برجسته‌های میتراپی نقر شده بود. نبرد (nabarze) واژه‌ای است که در فارسی امروز به صورت "نبرد" و به معنای مبارزه باقی مانده است. پس نبرد یا فیروز یکی از القاب ایزد مهر و سوشیانت مهر بوده است.

واژه‌ی "حاجی" از *hagios* یونانی به معنای مقدس است، که به تمام مقامات مهری اطلاق می‌شده است (واژه‌های *hagiography* به معنای تذکره‌ی اولیاء *hagiology* به معنای تقدیس اولیاء *hagiology* به معنای تاریخ و شرح کتاب‌های مقدس، در زبان انگلیسی، و با املاء و تلفظی اندک متفاوت در همه‌ی زبان‌های غربی، ریشه از همین کلمه گرفته است). بدین ترتیب حاجی فیروز برابر *hagios* نبرد (nabarze) و به معنای فیروز مقدس بوده است.

اما وجه آیینی و قدوسی حاجی فیروز و مبارک را شاید بیش از همه بتوان در شباهت غریب آن‌ها با بابائوئل جستجو کرد. چندان مدتی نیست که محققان دریافته‌اند بابائوئل جلوه‌ی نمایشی یکی از مراتب مهری به نام «پدر» بوده است. پدر (pater) یکی از مقامات اعلامی مهری است که مانند بابائوئل هدایای آسمانی را به پیروان تقدیم می‌کرده است. کلاه سرکج و لباس سرخ بابائوئل مشخصاً مهری هستند. او در زمان میلاد مهر (شب یلدا، انقلاب شتوی)، و سپس در زمان تولد حضرت مسیح با همین کاربرد ظاهر می‌شد و می‌شود.

مشابهت زیادی میان بابائوئل و "پدر" در آیین میترا و اودین، خدای نرسی آیین پیشامسیحی شمال اروپا وجود دارد. از آنجایی که رسوم مربوط به بابائوئل با رسوم مندرج در اناجیل ارتباطی ندارد، ریشه‌های مخلوط او و خاستگاه نامعلومش، موجب شده که او را از جمله‌ی نمایندگان پیشامسیحی کریسمس، و برآمده از جشن‌های بغانه چون ساتورنالیای رومی (از ۱۷ دسامبر تا ۲۳ دسامبر) و یوله‌ی ژرمن (در انقلاب شتوی) بدانند، اما مگر تا همین اواخر، اشاره‌ای به ریشه‌ی مهری او نشده است.

یکی از مشخصات حاجی فیروز یا "هاجیوس" نبرد صورت سیاه یا سیاه‌شده‌ی او است. جالب این‌که بابائوئل نیز همراهی دارد موسوم به "pieten Zwart" یا "پدر سیاه"، که وظیفه‌ی شعرخوانی برای کودکان به عهده‌ی او بود. بنا بر سنت *Zwart pieten* می‌رقصید و پشتک‌وارو می‌زد، گاهی جواب‌های عوضی و نشانی‌های عوضی می‌داد. *Zwart pieten* یا پدر سیاه در اساطیر نرسی (و به روایتی اودین) شیطان را شکست می‌دهد و او را از آسمان می‌راند، که این شیطان را می‌توان نماد زمستان دید، که حاجی فیروز او را می‌راند و بشارت نور و بهار می‌دهد.

از دیگر چهره‌های مشابه پدر سیاه، باید از "موسیواوه" (مخفف موسی سیاوه) یعنی موسی سیاه‌چرده، ملقب به داود نام برد که در عرفان غرب ایران، یار سلطان سهاک، بنیان‌گذار آیین حقیقت، و یکی از هفت مقام معنوی این آیین، موسوم به هفتن بود. موسیواوه، سمت دلیلی بر پیروان سلطان سهاک را داشت. به هریک از هفتن یکی از روزهای

هفته تعلق داشت، که روز موسیواوه چهارشنبه بود، و شاید ارتباطی با چهارشنبه‌سوری داشته باشد. سرخی غروب مربوط به موسیواوه است. و همچنین زمستان متعلق به او است، از این رو نذر اول زمستان به عشق او برگزار می‌شود که در ارتباط با شب یلدا، تولد مهر یا مسیح و حضور بابائوئل است. توپل یا چوبدست نازکی به دست دارد، همچون مهر یا بابائوئل، و باشلقی بر سر چون کلاه مهربان. حیوان متعلق به او گوزن است، که گوزن را نزد بابائوئل نیز بازمی‌یابیم.

حال ببینیم هاجیوس نبرد یا حاجی فیروز و همذات و یا هم‌عرض باطنی او، مبارک در نمایش‌های عروسی جلوه‌ی نمایشی کدام یک از هفت مقام مهری می‌توانند باشند.

پدر (pater) بالاترین مقام مهری بود و چنان‌که دیدیم جلوه‌ی او همچنان در بابائوئل به تریک شب یلدا در انقلاب شتوی دیده می‌شود. پوشیده (cryphios) صورت را با حیجابی پنهان می‌کرد، و یا با تور سیاهی آن را می‌پوشاند. این عمل احتمالاً برای ابراز یک مفهوم نمادین بوده، و یا برای این‌که در چشم دیگر پیروان نامریی بماند. این مقام شاید به زنان تعلق داشته، هر چند هیچ یک از محققان حضور زن را در حلقه‌ی یساران مهری تأیید نکرده‌اند، و علت زوال کیش مهری را همین نکته دانسته‌اند، اما با قیاس با دیگر نحله‌های باطنی، به خصوص آیین حقیقت در غرب ایران، که برخی محققان به شباهت میان این دو آیین یقین دارند، در میان هفت تن مقامات باطنی، همواره یک زن حائز آن مقام بوده، نام او پیر رزبار و مادر سلطان سهاک بوده است. از سوی دیگر ستاره‌ی حامی "پوشیده" زهره یا ناهید، همذات آناهیتا، مادر مهر بوده است. به هر صورت "پوشیده" مفهوم نمادینی را القاء می‌کند که شاید مشابه آن را در مریم عذرا باز یابیم که ماریونت از اسم او آمده است.

سرباز (miles) آن مقام مهری است که اعضای لشکر رخنه‌ناپذیر میترا (sol invictus) را تشکیل می‌دادند. رهروی که به مقام سرباز مهر می‌رسید، در مراسم تحلیف خود با یک تاج و یک شمشیر معرفی می‌شد، او تاج را به عقب می‌راند تا تاج بر شانه‌هایش می‌افتاد و می‌گفت میترا تاج او است، و بعدها دیگر تاج بر سر نمی‌گذاشت، نه در ضیافت‌ها و نه هنگامی که به او افتخار نظامی‌گری داده می‌شد، بر پیشانی سرباز در هنگام رسیدن به این مقام علامتی گذاشته می‌شد که بر خلاف آیین



مسیحی، تدهین نبود، بلکه علامتی به شکل صلیب، با آهن تفته بر پیشانی او گذاشته می شد تا خدمت او به عنوان سرباز، در نحله‌ی سلحشوری مهر دایمی باشد.

شیر (leo) همذات با زروان بود، که در اوستا گاه در ردیف ایزدان آمده و ایزد زمانه‌ی بیکران خوانده شده، و همذات با خدای زمان یونانی کروئوس بوده، و از آن جا که کروئوس با سرشیر عرضه می شد، همذات شیر مهری پنداشته شد. کسانی که به مقام شیر می رسیدند، صورت خود را با نقابی به شکل شیر می پوشانند. در مراسم تشریف به مقام شیر، بر دست‌ها و گلوی او عسل ریخته می شد. مهربان برای عسل خواص خارق‌العاده‌ای قابل بودند و عقیده داشتند عسل تحت اثرات ماه تولید می شود و آن را غذای وارسته‌گان می دانستند. در طی مراسم، کسانی که به مقام شیر مشرف شده بودند، چون شیر نعره می کشیدند، و این عمل هنوز در یکی از حرکات یوگا دیده می شود. شیر مظهر زمان و مظهر قدرت و عقل و عدالت است. جالب این که حضرت مسیح، شیر یهودیه، لقب داشته، بدین خاطر که او نیز همچون میترا، صاحب‌زمان خوانده می شده است.

پارسی (perses) یادآور اصلیت ایرانی کیش مهری است، و کسی

که به این مقام می رسید، لباس‌های شرقی و ردهایی با بته جقه‌های ایرانی می پوشید و کلاه سر کج مهری بر سر می گذاشت. به "پارسی" نیز در طی مراسم عسل خورنده می شد و در مورد او عسل برای حفظ فضایلش بود. از روی نقوش سه معنی که بر یک کاشی در راون واقع در ایتالیا مرکزی پیدا شده و تصویر سه معنی را نشان می دهد که در هنگام میلاد حضرت مسیح حضور داشته‌اند و از روی لباس‌های شرقی آنان می توان حدس زد که طرح لباس آن‌ها به شکل همان لباس‌هایی بوده که رهروان مهری وقتی به مقام "پارسی" می رسیدند، بر تن می کردند.

کلاغ (cornix) از مقامات مهری است که پیروان، پس از رسیدن به این مقام، در هنگام برگزاری آیین‌ها نقاب پرند به صورت می گذاشتند و صدای پرند را تقلید می کردند. رنگ کلاغ سیاه است اما جست و خیز او چندان شادمانه نیست، بلکه هشدار دهنده است و خبرآور. در این جا باید یادآوری کرد که از دیگر همراهان بابائونل نیز دو کلاغ موسوم به "هوگین" Hugin به معنای "روح" یا "فکر" و "مونیم" یا "مونین" Munim به معنای "حافظه" بودند. این دو کلاغ از همراهان اودین نوری نیز بوده‌اند، و اصل خلقت به شمار می رفته‌اند. و می بینیم که در هفت مقام مهری نیز Cornix یا کلاغ حضور دارد که نکته‌ی دیگری در اثبات مهری بودن بابائونل است. در نمادگرایی پس از بررسی دقیقی در مراسم و باورهای اقوام گوناگون معلوم شده که جنبه‌ای منفی در مورد کلاغ وجود نداشته است. به مثل در چین و ژاپن، کلاغ نماد حق شناسی از والدین است، یا نشانه‌ی عشق خانواده‌گی است و یا علامتی سعد و بشارت‌دهنده‌ی نیکی‌ها. کلاغ در سفر آفرینش نماد هوشیاری معرفی شده است. در یونان نمادی خورشیدی، و وقف آپولون خدای عشق است. در افسانه‌های سلتی، که مذهب‌شان شباهت تام با آیین میترا دارد کلاغ را پیشگو و بشیر می دانستند.

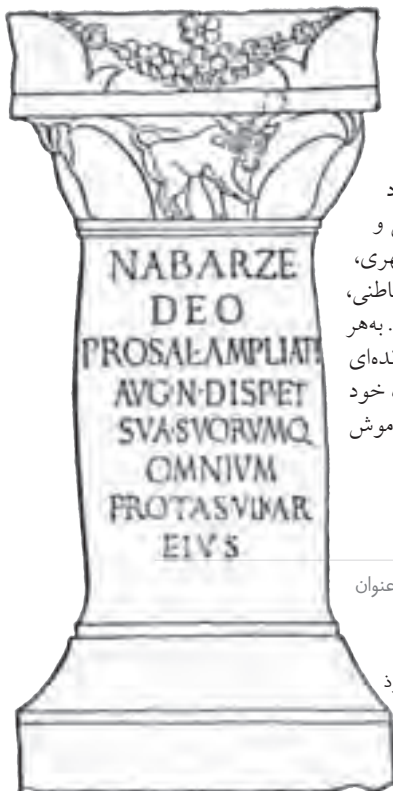
پیک خورشید (helio dromus) آخرین مقام است. او پیک

مهرسوشیانت بوده، و بشیر فرا رسیدن بهار. او طلایه‌دار اعتدال ربیعی بود. پیک خورشید نیز شلوار و بالاپوش سرخ مهری بر تن داشت و تاج خورشید را بر سر. او با رقص و آواز فرا رسیدن بهار را خبر می داد. پیک خورشید در پنج روز آخر اسفند (پنجه‌ی بزرگ) ظاهر می شد، یعنی در پنج روزی که فروهر نیاکان وفات یافته برای سرکشی به بازمانده‌گان خود از آسمان فرود می آمدند. پیک خورشید به نشانه‌ی درگذشته‌گان صورت خود را سیاه می کرد، اما این مرگ زمستانی با پیراهن سرخ او به نشانه‌ی خورشید خبر از تولد دوباره و آغاز بهار می داد.

چنان که ذکر شد در انقلاب شتوی، مقارن شب یلدا، برای میلاد مهر جشن بر پا می شد، اما از سوی دیگر شواهد بسیار هست که در اعتدالات (اعتدال ربیعی و خرفی، با عنوان روزهای مقدس نوروز و مهرگان) جشن میتراکانا mithrakana برگزار می گردید. در میتراکانای مقارن اعتدال ربیعی، یعنی نوروز، جشن تحلیف نوگروندگان مهری بر پا می شد. و بدین گونه بابائونل جلوه‌ی "پدر" مهری است، و هر ساله تولد مهر و حضرت مسیح را بشارت می دهد، هاجیوس فیروز یا فیروز مقدس (حاجی فیروز) نیز جلوه‌ی "پیک خورشید" است و مژده‌ی فرا رسیدن بهار و نوروز را می دهد و خبر از جلوه‌ی کامل مهر پس از ظلمت زمستان.

مبارک که او را همذات حاجی فیروز یا هاجیوس نبرد یا مقامی هم عرض او در آیین مهری می دانیم، با ورود به قصه‌های مردمی و با آمیختن به سیاست‌های روز و گرفتن چهره‌ای انتقادی در عهد صفوی و قاجار، به صورت خبرسان و منتقد و بذلگو، و به نحوی پیشگو ایفای نقش کرد، درست مانند هوگین و مونیم یعنی کلاغ‌های همراه بابائونل. صدای صغیر آسای او مانند صدای کلاغ، مگر برای "پدر" و دیگر همراهان نامفهوم بود، و نشانه‌ی تمثیلی صدای بر ملاکنندگان و افشاگران. برای فهمیدن صدای مبارک، مرشدی لازم بود تا سخن او را ترجمه کند و حتا گاه آن را تلطیف نماید. اسمایی چون الماس و زمرد که مبارک را بدان می خوانند در نمادشناسی نشانه‌ی پاک و شفافیت است.

حال چه مبارک همذات "هاجیوس نبرد" یا "حاجی فیروز" باشند، یا همذات Zwart pieten پدر سیاه، یار بابائونل، یا جلوه‌ی نمایشی موسیواوه از یاران سلطان سهاک، و یا جلوه‌ی نمایشی پیک خورشید از یاران مهر باشد، و یا مقامی هم عرض آنان داشته باشد و خود همذات هوگین و مونیم از یاران بابائونل و اودین نوری باشد، و یا جلوه‌ی کلاغ مهری، تفاوت چندانی ندارد، چراکه در نحله‌های باطنی، همذاتان و هم عرضان، مقامی مساوی دارند. به هر صورت مبارک نیز به احتمال قوی بازمانده‌ای نمایشی از آیین مهری است که از خاستگاه خود به دور افتاده، و وجه آیینی - قدسی اش فراموش شده است.



عکس نبرد

۱. در این مورد تنها اشارات مندرج در متن مقاله آمده و منظور هیچ گونه مخالفت با اعتقادات آن دسته از مسیحیان که تاریخ مذکور را به عنوان تاریخ تولد حضرت مسیح (ع) قبول دارند نیست.